

متن‌بی در شیراز

پس از آنکه ایران بدست اعراب افتاد و تازیان به شهرهای این سرزمین راه یافتند و بسیاری از شاعران و گویندگان عرب نیز به ایران آمدند بعضی به نیت غزو و جهاد و جمعی برای بدست آوردن غنائم و عده ای در رکاب امیران و سرداران بعنوان ندیمی و مداحی و اگر روایت راویان عرب را باور کنیم پیش از اسلام هم اعیانی شاعر معروف جاهلی بدربار خسرو پرویز آمد و او را مدح گفت. در زمان امویان و عباسیان عده ای از شاعران عرب بایران آمدند که در این مقاله مجال نام بردن آنها نیست و شاید در مقالات بعد بتفصیل از آنان بحث شود.

شاید مشهورترین شاعری که از عرب به ایران آمده است و دیدن مناظر زیبای این سرزمین در طبع او اثر بخشیده و در شعر او ظاهر شده است ابوالطیب متن‌بی شاعر معروف عرب در قرن چهارم هجری می‌باشد. *رویه کلاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
شرح حال متن‌بی در اغلب کتب ادب و تراجم مسطورست و در اینجا نیازی به ذکر آن نیست. شاید هیچ شاعری چه در زمان حیات و چه بعد از ممات بشهرت متن‌بی نرسیده باشد و باندازه‌ای که در باره اشعار و احوال او کتاب و رساله نوشته شده است درباره هیچ شاعری نوشته نشده است. شعر متن‌بی در زمان خودش مورد بحث و نقد جمعی از معاصرانش قرار گرفت و چند رساله در انتقاد شعر او نوشته شد از جمله رساله حاتمیه ابوالمظفر محمدبن الحسن الحاتمی می‌باشد (متوفی سال ۳۸۸) که در بغداد متن‌بی را ملاقات کرد و در همان مجلس با او مناظره و مجادله کرد و معایب اشعار او را با مضامینی که از دیگران گرفته بود باو گوشزد کرد و همان مذاکرات را در رساله خود گرد آورد که بنام رساله حاتمیه معروف است (رجوع شود به وفیات الاعیان ج ۳ صفحه ۶۲۱).

و نیز وزیر معروف صاحب اسمعیل بن عباد وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله دیلمی (متوفی ۳۸۵) که گویا از متنبی بعثت اینکه اورامدخ نگفته بود رنجیده بود رساله ای بنام الکشف عن مساوی شعر المتنبی یعنی (آشکار کردن بدیهای شعر متنبی) تالیف کرده و در آنجا موارد ضعفی را که در شعر متنبی موجود است نشان داده و بعضی از استعارات و ترکیبات او را زشت شمرده است (رجوع شود به یتیمه الدرر ج ۱) و در همان وقت نیز قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی کتابی بنام (الوساطة بین المتنبی و خصومه) نوشته است که یکی از بهترین کتبی است که در نقد شعر بزبان عربی تالیف شده (رجوع شود به یتیمه الدرر ج ۲) بعد از این سه نفر عبدالملک ثعالبی نیشابوری ادیب و مولف مشهور در کتاب معروف خود یتیمه الدرر فصلی مبسوط راجع به احوال و اشعار متنبی و محاسن و مقابح گفتار او نوشته است که خود رساله ای جداگانه بشمار می آید. ابن خلکان مورخ معروف در کتاب خود ضمن شرح حال متنبی می نویسد: از یکی از استادان خود شنیدم که میگفت من تا بحال چهل شرح مفصل بر دیوان متنبی دیده ام و راجع به دیوان هیچ شاعری چنین کاری انجام نشده است. باری سخن بدرازا کشیدو از مقصود خارج شدیم زیرا غرض از این مقاله شرح مسافرت متنبی بشیراز میباشد. متنبی بعد از آنکه مدت نه سال در دربار سیفالدوله حمدانی (متوفی سال ۳۵۶) در حلب بسر برد و قصائدی غرا در مدخ او سرود و جنگهای او را با رومیان به بهترین وجهی توصیف کرد و خود نیز در بسیاری از آن جنگها با سیف الدوله همراه بود آخر الامر از نزدیکان و اطرافیان سیفالدوله رنجید و بمصر نزد کافور اخشیدی (متوفی ۳۵۶) رفت و در مدح او نیز چند قصیده عرا سرود، متنبی طمع داشت که کافور در عوض صلح شعر او را والی یکی از ولایات خود قرار دهد و چون کافور توقع او را انجام نداد متنبی از او نیز رنجیده خاطر گشت و مدتی در مصر مانند محبوس بسر میرد و کافور باو اجازه خروج نمیداد بالاخره شبانه از مصر فرار کرد و با رنج بسیار خود را بکوفه رسانید و چند قصیده در هجو کافور و مصریان گفت و بعد از اندکی اقامت به بغداد رفت و در آنجا نیز بیش از چند ماه ماند و دومرتبه به کوفه برگشت در آنجا سیفالدوله برای او هدایائی فرستاد و او نیز قصیده ای در شکرگزاری گفت و قصیده ای

دیگر در مرثیه خواهر سیفالدوله که خبر مرگ او را در کوفه شنید برای سیفالدوله فرستاد و سیفالدوله نامه ای بخط خویش با نوشت و از او دعوت کرد که بدحلب بازگردد. متنی در جواب نامه او قصیده ای فرستاد ولی دعوت او را اجابت نکرد و از قراریکه نوشته اند مقارن همین وقت ابو الفضل بن العمید (متوفی سال ۳۶۰) وزیر رکنالدوله دپلمی نیز از او دعوت کرده بود که به ارجان برود (ارجان یا ارگان شهری بوده است نزدیک بهبهان که اکنون خراب است).

متنی دعوت ابن عمید را اجابت کرد و در محرم سال ۳۵۴ از کوفه بطرف ارجان رهسپار شد (رجوع شود به معالمتنی تألیف دکتر ط حسین). نخستین قصیده ای که متنی در مدح ابن العمید گفته است با این مطلع شروع میشود.

باد هواك صبروت املم تصیرا
وبكلك انلم یجرد معك اوجری^۱

جای تعجب است که متنی در این قصیده بلکه در قصاید دیگری هم که در مدح ابن عمید گفته است برخلاف روش همیشگی خود رفتار کرده و آن غرور و بلند پروازی که در اغلب قصائد او حتی قصائدی که در مدح سیفالدوله گفته است مشاهده میشود در این قصائد نیست بلکه نسبت به ابن العمید کمال تواضع و فروتنی را بجا میآورد^۲ حتی برای ترضیه خاطر او اعراب را تحقیر کرده و تلویحاً از سیفالدوله که او نیز عرب بوده است بد گفته چنانکه از ابیاتی که قبلاً نوشته میشود این مطلب آشکارا است:

من مبلغ الاعراب انی بعدل بلایع علوم الخلیف
و مللت نحر عشارها فاضافنی
من ینخر الیدر النضار لمن قرای
رد الاله نقوسهم والا عصرا
نسقوالنا نسق الحساب مقدمما
و اتی فذلک اذ اتیت مسوخرا

دیوان متنی

۱ - آشکارا است عشق تو چه صبر بکنی یا نکنی و همچنین گریه تو چه اشک جاری شود یا نشود.

۲ - عکبری در شرح دیوان می‌نویسد ولم تواضع لآخذ فی شعره ما تواضع له (یعنی ابن العمید)

۱ - چه کسی از من به اعراب خبر میدهد که من پس از آنها با ارسطو و اسکندر همنشین شدم (مقصود ابن العمید است که هم مردی حکیم و فیلسوف بود و هم وزیری مقتدر و با شوکت).

۲ - از شتر کشتن آنها ملول شدم و مهمان کسی شدم که در عوض شتر کیسه‌های زر را برای مهمان میکشند^۱

۳ - و همه فضالی گذشته را دیدم که گوئی خداوند آنها را وزمان آنها رابرگردانده است (یعنی با دیدن ابن العمید مثل این است که تمام گذشتگان را دیده ام).

۴ - آنها یعنی فضلا و بزرگان گذشته مانند اعدادی بودند که بترتیب از پس یکدیگر آمده اند و چون تو آمدی حاصل جمع آن اعداد بدست آمد یعنی تمام فضائل گذشتگان در تو جمع است (رجوع شود به شرح دیوان متنی شرح عکبری)

ابن عمید کمال اکرام و انعام را در حق متنبی بجا آورد و بطوریکه ابن خلکان از ابن الهمدانی نقل میکند^۲ سه هزار دینار به او جازئه داد و علاوه بر آن خلعت و اسب و شمشیری نیز برای او فرستاد که متنبی در قصیده دوم خود آنها را وصف میکند.

قصیده دوم متنبی در ارجان قصیده است که در تهنیت نوروز برسم شعرای ایران سروده است و آن قصیده باین ابیات شروع میشود:

- | | | |
|---|----------------------------|--------------------------|
| ۱ | جاء نوروزنا و انت مراده | و ورت با الذی اراد زناده |
| ۲ | نحن فی ارض فارس فی سرور | ذالعباح الذی نری میلاده |
| ۳ | عظمته ممالک الفرس حتی | کل ایام عامه حساده |
| ۴ | ما لیسنا فیہ الا کالیل حتی | لبستها تلعه و وهاده |
| ۵ | عند من لا یقاس کسری ابوسا | سان ملکابه و لا اولاده |
| ۶ | - عربی لسانه فلسفی | رایه فارسیه اعیاده |

۱ - نوروز ما آمد و مقصودش از آمدن دیدار تو بود و اکنون به آنچه میخواست

۱ - مقصود از کشتن کیسه‌های زر گشودن آنهاست. شرح عکبری بر دیوان متنبی

۲ - ابن خلکان ج ۴ ص ۱۹۰ چاپ مصر

دست یافت.

۲ - ما در سرزمین فارس در شادی و مسرت هستیم در این بامدادی که شادی در آن زائیده شده است.

۳ - این روز را مردم ایران زمین بزرگ می‌شمارند چنانکه تمام روزهای سال بر این روز حسد می‌برند.

۴ - ما تاجهای گل را وقتی بر سر نهادیم که پست و بلند زمین نیز آن تاجها را بر سر نهاد.

۵ - ما در نزد کسی هستیم که ملك او را با کسری و اولادش نمیتوان مقایسه کرد (یعنی ابن عمید).

۶ - کسیکه زبانش عربیست و عقاید و آرائش فلسفیست و عیدهایش ایرانیست.

متنبی پس از آنکه قریب دو ماه در خدمت ابن عمید بسر برد بقصد دیدار عضدالدوله بطرف شیراز رهسپار شد عضدالدوله فناخسرو پسر رکنالدوله (متوفی بسال ۳۷۲) یکی از بزرگترین پادشاهان دیلم و مشهورترین فرمانروایان عصر خود بود. ابن خلکان در شرح حال او می‌نویسد او اول کسیست که در اسلام ملقب به شاه یا شاهنشاه شد. و اول کسیست که در منابر بغداد بعد از خلیفه پنجم او خطبه خواندند و بعد از دو سطر دیگر مینویسد عضدالدوله هم خود فاضل بود و هم دوستدار فضل و در بسیاری از فنون نیز دست داشت و ابوعلی فارسی کتاب ایضاح و تکلمه را در علم نحو برای او نوشت و فحول شعرا بطرف او رو آوردند و او را به بهترین مدایح ستودند (وفیات الاعیان جلد ۳ ص ۵۰۵).

عضدالدوله به زبان و ادبیات عرب آشنا بود و خود باین زبان شعر میگفت چنانکه ثعالبی در یتیمه‌الدهر اییاتی از او نقل کرده است و نام او را در عداد شاعران آورده است (رجوع شود به یتیمه‌الدهر ج ۲).

متنبی بنا بر قول ابن خلکان در جمادی‌الاول سال سیصد و پنجاه و چهار بشیراز رسید و نخستین قصیده‌ای که در مدح عضدالدوله گفت قصیده هائیه‌ایست باین مطلع :

اوه بدیل من قولتی واهما لمن نات و البدیل ذکرها^۱

در مدح این قصیده چنین میگوید

وقد رایت الملوك قاطبةً
و من منایهم براحتہ
و سرت حتی رایت مولاها
یا مرها فیهم و ینهاها
لے فنا خسرواً شهنشاهها
و انما لذة ذکرناها
اسامیا لم تزده معرفةً

۱ - من همه پادشاهان را دیدم و سیر کردم تا به آقا و مولای ایشان رسیدم (یعنی عضدالدوله).

۲ - کسیکه مرگ پادشاهان در دست اوست که در باره ایشان بهرگونه بخواهد بمرگ فرمان میدهد.

۳ - این پادشاه اباشجاع (کنیه عضدالدوله) در فارس عضدالدوله فنا خسروشهنشاه می‌باشد.

۴ - این اسامی بر شناسائی او چیزی نمیفزاید و فقط برای لذت بردن آنها را ذکر کردیم.

قصیده دوم متنبی در مدح عضدالدوله قصیده‌ایست که در آنجا منازل بین راه مخصوصاً شعب بوان را توصیف میکند راهی را که متنبی از ارجان (بهبهان حالیه) بطرف شیراز پیمود یکی از زیباترین و خرم‌ترین راههای این سرزمین است مخصوصاً که مسافت متنبی در فصل بهار یا آغاز تابستان بوده^۱

شعب بوان که متنبی از آن گذشته است بنا بر گفته جغرافی‌نویسان قدیم یکی از جنات اربعه بوده است (جنات اربعه یعنی بهشتهای چهارگانه را قدما عبارت از صغد سمرقند و غوطه دمشق و ابله بصره و شعب بوان می‌دانسته‌اند)^۲ اصطخری بعد از اینکه نویندجان را نام میبرد چنین مینویسد و در نزدیکی آن شعب بوان واقع است که مقدار دو فرسخ قریه‌ها و آبادیهای

۱ - متنبی نوروز را در ارجان بود و این عمیدرا تهنیت گفت و بیش از دو ماه در آنجا ماند و بدین جهت حس میزنیم که مسافت او بشیراز در فصل بهار بوده است.

۲ - وفیات الاعیان ج ۲

متصل بهم است و آن آبادیها بطوری از درختان پوشیده شده است که تا شخص داخل آنها نشود نمیتواند آنها را ببیند (ص ۷۸ چاپ مصر).

حمدالله مستوفی در *تزهت القلوب* مینویسد شعب بوان از مشاهیر جهان است دره ایست در میان دو کوه طولش سه فرسنگ و نیم و عرضش یک فرسنگ و نیم همه درختان است بانواع میوه ها و هوای آن در غایت خوشی و اعتدال در آنجا دیهای فراوان و در میان دره رودی بزرگ روان است و بر هر دو طرف آن کوهها که سر آن اکثر اوقات از برف خالی نبوده و در این عرصه مذکور مطلقا از کثرت درختان آفتاب بزمین نمی تابد (*تزهت القلوب* ص ۱۲۹).

پیش از آنکه قصیده شعب بوان متنبی را بیاوریم لازم است شرحی را که یکی از نویسندگان معاصر عرب راجع به وصف در شعر متنبی نوشته نقل کنیم، دکتر طحسین در کتابی که راجع به متنبی نوشته است چنین مینگارد (چنانکه ملاحظه میشود مناظر طبیعت را در نفس متنبی تأثیری نبوده است زیرا متنبی از بسیاری از شهرها و قریه ها عبور کرده و در بعضی از آنها اقامت گزیده است بدون اینکه دیدن آنها در شعر او تأثیری بگذارد و بجز یکی دو مورد هیچگاه وصف طبیعت در شعر او نیست و در همان چند مورد هم وصف طبیعت فی نفسه مقصود نیست بلکه متنبی آن توصیف را مقدمه مقاصد دیگر خود قرار داده است (ترجمه باختصار از کتاب *مع المتنبی* ص ۲۹۱) و *طیبه همین* مؤلف در صفحه ۳۶۸ از همان کتاب بعد از ذکر مسافرت متنبی به شیراز و قصائدی که در آنجا گفته است مینویسد من ندیده ام که متنبی در هیچ دوری از ادوار ندرندگانش وصف طبیعت را به این استحکام و زیبایی که در وصف شعب بوان و صیدگاه عضدالدوله کرده است آورده باشد.

چنانکه دکتر طحسین مینویسد با آنکه متنبی مدت ها در بادیه بسر برده و شهرهای دمشق و حلب و انطاکیه و مناظر زیبای آنجا را دیده است هیچگاه بتوصیف آنها نپرداخته و بجز چند بیت در وصف دریاچه طبریه و دوسه بیتی راجع به کوههای لبنان در دیوان او وصف طبیعت مشاهده نمیشود.

از آنچه که گذشت پیداست که دیدن مناظر فارس مخصوصا شعب بوان و دشت ارژن

و مردم این سرزمین تاثیر دیگری در متنبی بخشیده است که بتوصیف آنها پرداخته و اشعاری بدان زیبایی که از بهترین اشعار او شمرده میشود راجع به شعب‌بوان گفته است مطلب دیگری که در آن اشعار جالب توجه است این است که متنبی از اینکه در بین مردم این سرزمین از همه جهت بیگانه و غریب است و زبان آنها برای او مفهوم نیست همچنانکه آنها نیز زبان او را نمیفهمند شکایت میکند و در این باب ابیاتی مبالغه آمیز دارد اینک چند بیتي از آن قصیده :

مغانی الشعب طیباً فی المغانی	بمترلة الربیع من الزمان
ولکن الفتى العربی فیها	غریب الوجه والیدو اللسان
ملاعب جنة لو سار فیها	سلیمان لسا ر بترجمان
طبت فرساننا و الخیل حتی	خشینت وان کرمن من الحران
غدونا تنقض الاغصان فیها	علی اعرافها مثل الجمان
فسرت وقد حجب الشمس عنی	و جئن من الضیاء بما کفاتی
و القی الشمس منها فی ثیابی	دنا نیراً تفسر من البنان
لها ثمر تشیر الیک منها	باشربة و قفن بلا اوانی
و امواء یصل بها حصاهها	صلیل الجلی فی ایدی العوانی

ترجمه ابیات فوق چنین است:

- ۱ - منازل شعب بوان در میان سایر منازل از خوشی و خرمی مانند فصل بهار در بین سایر فصول است و لکن جوان یا جوانمرد عرب (مقصود خود متنبی است) در این سرزمین از هر جهت بیگانه و غریب است هم از حیث چهره و هم زبان و هم دست (شارح دیوان عکبری مینویسد مقصود از دست اسلحه است زیرا که سلاح عرب نیزه و از آن عجم کمان است)
- ۲ - آنجا جایگاه بازی و لعب جنیان است که اگر سلیمان بدانجا بیاید باید مترجمی باخود بیاورد مقصود این است که سلیمان پیغمبر که زبان همه حیوانات را میدانسته است زبان مردم این سرزمین را نمیفهمد و این کمال مبالغه است.
- ۳ - این دره از شدت خرمی و زیبایی چنان سواران و حتی اسبان مارا باقامت دعوت

کرد که ترسیدیم اسبان نجیب واصل ماسرکشی آغاز کنند و از رفتار بایستند.

۵ - صبحگاهان شاخه‌های درختان بریال اسبان ما مروارید یا نقره می‌فشانند (مقصود شبنم است).

۶ - شاخه و برگهای درختان از تابش و گرمی آفتاب مانع میشدند لکن روشنائی آفتاب را باندازه کفایت بمن میرساندند.

۷ - آفتاب از خلال شاخه‌ها بر جامه‌من سکه‌های زر می‌افکند که از انگشتان من فرار میکردند^۱

۸ - میوه‌های این درختان بسوی تو اشاره میکنند به شرابهائی که بدون ظرف ایستاده اند .

عکبری شارح^{*} دیوان در معنی این بیت مینویسد که مقصود متنبی این است که میوه‌ها باندازه‌ای لطیف هستند و پوست آنها باندازه‌ای رقیق و نازک است که آب آنها دیده میشود و بیننده گمان میبرد که پوست بر آنها نیست مانند این بیت بختری تخری الزجاجة لونها فکانها فی الکف قائمة بغير اناء

(یعنی رنگ شراب شیشه را پنهان میکند چنانکه گوئی شراب در کف بدون شیشه ایستاده است).

۹ - در این دره آبهایست که ریگها در زیر آن آواز میدهد مانند آواز دادن زیورها در دست زنان.

متنبی بیش از سه ماه در شیراز اقامت نکرد لکن در همین مدت کم شش قصیده و یک ارجوزه و یک قطعه در موضوعات مختلف سرود .

اشعاری را که متنبی در شیراز سروده است از بهترین اشعار او بشمار میرود و شاید بتوان آنها را از هر حیث بر سایر اشعار او ترجیح داد. در اینجا بسیار مناسب است که مطلب قابل توجهی را که دکتر ط حسین نویسنده معروف راجع باین قسمت از شعر متنبی

۱ - این بیت را یکی از بدایع متنبی شمرده اند شارح دیوان عکبری مینویسد این معنی را پیش از متنبی کسی نگفته است.

ثعالبی در بیت‌الدهر (جلد اول شرح خال متنبی) نوشته است وقتی عضدالدوله این بیت را شنید گفت آن دینارها را در کف تو مستقر خواهم کرد.

نوشته است نقل کنیم: دکتر ط حسین در آخر فصل ششم از کتاب خود (مع‌المتنبی) پس از شرح مبسوطی که راجع به مسافرت متنبی به شیراز و قصائدی که در آنجا سروده است نوشته است. چنین مینگارد:

من باکمال صراحت میتوانم اظهار کنم که اگر اقامت متنبی در فارس بطول می‌انجامید و از آسایش و نعمت و امنیتی که در آنجا از آنها برخوردار بود مدت بیشتری متمتع میشد مسلماً در اسلوب شعر او تغییری قوی و فاحش‌راه می‌یافت و شاید در شعر عربی فنی تازه بوجود می‌آورد که نه پیش از او بوجود آمده بود و نه بعد از او بوجود می‌آمد، زیرا هیچیک از شاعرانی که بعد از او از این سرزمین دیدن کردند نبوغ و استعداد او را نداشتند.

در آخر این فصل می‌گوید اگر روا بود که انسان بر چیزهائی که تاسف بر آنها بیفایده است افسوس بخورد من آرزو می‌کردم که کاش متنبی از کوفه بشام نمیرفت بلکه بایران میرفت و نیز آرزو می‌کردم که کاش عضالدوله هم مانند کافور او را در شیراز نگاه میداشت و اجازه نمیداد که بکوفه برگردد در این صورت شعر متنبی کاملاً تغییر میکرد بلکه شعر عربی در قرن چهارم جهشی عظیم میکرد و برای شاعران بعد ابواب تازه ای از شعر گشوده میشد که مدتهاست شاعران جوان امروزی در پی آن هستند و به آن نعت نمی‌یابند. این بود عقیده نویسنده معروف و معاصر عرب راجع به تاثیر محیط فارس در شعر متنبی.

اینک چند بیت از قصیده ای که متنبی در وداع عضالدوله گفته است نقل میکنیم و این آخرین شعری است که متنبی سروده زیرا بعد از گفتن این قصیده از شیراز خارج شد و بطرف بغداد حرکت کرد و در بین راه بنام فاتک اسدی کشته شد (در رمضان سال ۳۵۴).

این قصیده یکی از بهترین قصائد متنبی بلکه شاهکار اوست و علاوه بر مضامین بدیع و معانی بکر که در آن آورده است آثار حلوص نیت و صدق در آن ظاهر است و پیداست که از صمیم قلب گفته شده. و شاعر به آنچه گفته است معتقد بوده است و کثرت عطایا و مواهب عضالدوله او را سخت تحت تاثیر قرار داده است چنانکه به عضالدوله وعده میدهد که پس از رسیدن بکوفه بدون توقف با اهل و عیال به شیراز مراجعت کند و بقیه عمر را در پناه او بسر برد. در این قصیده متنبی با عضالدوله چنان سخن می‌گوید که دوستی با

دوست یا عاشقی با معشوق نه چون شاعری با پادشاه و این روش در بعضی از قصایدیکه سیفالدوله خطاب کرده است نیز مشهود است چنانکه ثعالبی نیز در یتیمه‌الدهر به این نکته اشاره کرده است.

اینک ابیاتی که هنگام وداع با عضدالدوله گفته :

ارواح وقد ختمت علی فوادى	بحبك ان يحل به سواكا
وقد حملتني شكرا طويلا	ثقيلا لا اطيق به حراكا
احاذر ان يشق علي المطايا	فلا تمشي بنا الا سواكا
لعل الله يجعله رحىلا	يعين على الاقامة في ذراكا
فلوا نى استطعت خفضت طرفى	فلم ابصر به حتى اراكا
وكيف المبر عنك وقد كفانى	نداك المستفيض وما كفاك

من میروم در حالیکه دل مرا با خاتم محبت خورد مهر زده ای چنانکه جز تو دیگری در دل من راه ندارد.

۲ - بار شکر و سپاس تو بطوری مرا گرافبار کرده است که قدرت حرکت ندارم

۳ - میترسم که این بار بر پشت شتران نیز سنگینی کند و با کندی و آهستگی راه بروند

۳ - امید وارم خداوند این سفر را سفری قرار دهد که باعث شود برای همیشه در پناه

عاطفت تو اقامت گزینم.

۴ - اگر میتوانستم چشم خود را می‌بستم و تا وقتی که دو مرتبه تورا نبینم چیز دیگری

را نمی‌دیدم .

۵ - چگونه میتوانم در فراق تو صبر کنم در صورتیکه جود و بخشش تو مرا بحد

کفایت بی‌نیاز کرده است ولی برای تو هنوز کافی نیست.

این قصیده متجاوز از چهل بیت است و ما بهمین چند بیت اکتفا میکنیم و مقاله را

همین جا پایان میرسانیم.